

جدال دو قانون

دکتر رضا نوربها

مقدمه

در سالهای گذشته و به خصوص یکسال اخیر از قانون اساسی فراوان صحبت می‌شود، گروههای مختلف خطوط گوناگونی را برای حفظ این قانون که علی‌رغم نگرهبانان جدی و مراقب، دستخوش ناپیمنی و خط قرمزهای سلیقه‌ای شده، ترسیم می‌کنند، هرکس به نوعی و طبق تمایلات، عقاید و خواسته‌های خویش مفسر قانون اساسی شده، مرزهای حراست از قانون نامشخص و تفسیرهای متنوع از آن بسیار است. بنظر من اینک هیچ قانونی مظلوم‌تر از قانون اساسی در این کشور نیست که گاه بی‌محابا در معرض تحدید، تضییق و تفسیرهای سلیقه‌ای قرار می‌گیرد. بعنوان مثال وقتی از «حقوق ملت» در قانون اساسی بحث می‌شود که در اصول ۱۹ تا ۴۲ بر مبنای کنوانسیونهای بین‌المللی و حقوق اساسی ملت با دقت تبلور یافته گروهی محدوده‌های متعدد و دیوارهای بلند و حصارهای سیمانی بر حقوق ملت ایجاد می‌کنند و حربه‌های ترس و ارعاب متوسل می‌شوند و در عین حال مدعی حفاظت از قانون و آزادیها در پرتو این محدودیتها هستند و تخطی از اصول و قواعد ذهنی خود را شکستن حرمت قانون اساسی می‌دانند و گروهی دیگر در مقابل، مطالباتی گاه فراتر از محدوده قانون اساسی دارند و در برخورد با موانعی می‌خواهند حتی به تاوان سنگین قربانی شدن آن در مسلخ تعصبات بدین مطالبات دست پیدا کنند! آن گروه اول به سربازان تندخویی می‌مانند که عبور از سیم خاردارها را حتی برای دوستان مجاز نمی‌دانند و صیانت از قانون اساسی را در انحصار خود می‌شناسند و

گروه دوم به گرسنگان و تشنگان رنج کشیده‌ای شباهت دارند که با اشتهای فراوان عجله دارند تا مبدا قبل از این که احتمالاً خوان گسترده قانون اساسی را جمع کنند از این سفره بی نصیب بمانند!!

بی آن که به یک داوری عجولانه در مدح و ذم این یا آن گروه پردازیم باید اذعان کرد که در یک نگرش کلی این جدال غیرطبیعی نمی نماید، ستونهای سنگی استبدادی رژیم گذشته هنوز پایه های بسیاری از ذهنهاست و شیارهای تفکرات عده ای هنوز از گرد و غبار تحمیل قدرت حاکم و تمکین بی چون و چرای ملت خالی نیست، در عین حال نسیم آزادی و آزادیخواهی صورتها را نوازش می دهد. قانون اساسی را باید آنطور که هست و شایسته آن است حفاظت نمود و بدان بهاداد و از تهاجم به آن جلوگیری کرد.

قانون اساسی در مقدمه مفصل خود و در زمینه شیوه حکومت در اسلام نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی را اعلام می دارد که اگر این مسأله در قالب قانون ایستا و بی حرکت باقی بماند بی تردید خود به ضد خویش تبدیل خواهد شد ولی چنانچه در حرکت باشد (که باید اینطور محاسبه کرد) لازم است قالبهای سست و بی اعتبار هر نوع استبداد را بشکنند و حلقه های فکریهای خسته، خمیده و ناتوان از درک خود را پاره کنند. به اعتقاد ما ابزار مهم و قاطع قانون اساسی در نبرد سهمگین نفی هرگونه استبداد به خصوص فکری، حمایت قوانین عادی از اصول قانون اساسی است و در این میان نقش قوانین جزایی که منطبق با اصول قانون اساسی باشد می تواند شاخص دقت در میزان عدالت و قانونگرایی باشد که نه چشمهای نگران از تهدید استبداد را بترساند و نه اندیشه های بی پروای آزادی طلبی را به واکنش عصبی بی نظمی بکشاند. نقش قانونگذار که باید مراقب اصول ام القوانین کشور باشد سنگین و مهم است.

بی تردید برخی از اصول قانون اساسی خود نیز در یک نگرش دقیق در میزان با معیارها و شاخص های حقوق بنیادی ملت در فاصله های کم و بیش متفاوتی قرار گرفته که همیشه نیاز به بازنگری آن در جهت تکامل احساس می شود چه

هیچ قانونی باتوجه به تغییرات اجتماعی و تحولات ناشی از پیشرفت علم نمی تواند مدعی دائمی بودن باشد اما در هر حال بعنوان ام القوانین جامعه و داشتن لیاقت و شایستگی احترام باید مورد توجه قرار گیرد و همانطور که اشاره کردم نقش قانونگذار دقیق، ظریف و هوشمندانه است که در تدوین قوانین عادی بتواند اصول قانون اساسی را راهنمای خود قرار دهد و کوشش کند تا روح قانون را بیابد و اندیشه قانونگذاران حقوق ملت را دنبال کند.

با تأسف باید اشاره کنم که قانونگذار ما و به خصوص قانونگذار جزایی در متون کیفری در برخی موارد که گاه نیز بسیار مهم است. چندان از اصول قانون اساسی پاسداری نکرده و نگهبانان ثابت قدم و جدی قانون نیز در حد لازم به تطبیق اصول قانون اساسی با قوانین جزایی اهتمام نرورزیده اند، در حالی که می دانیم تبلور حقوق ملت در قانون اساسی وقتی جلوه و نور و اعتبار خواهد داشت که قوانین جزایی از این اصول حمایت کنند و یا در تطبیق با این اصول جدی باشند. کوشش من بر این است تا در این نوشته کوتاه به برخی از این موارد به خصوص در زمینه حقوق ملت (اصول ۱۹ تا ۴۲) بعنوان دلیل مدعی خود اشاره کنم که قانون عادی چگونه می تواند آرام آرام در یک جدال پنهانی قانون اساسی را به بندگی خود بکشاند و برخلاف نصوص قانون اساسی سلاهیایی بسازد که اصول این قانون را به راحتی هدف گیری کند. اگر یک فرد عادی بی توجه به قانون اساسی و به طرق مختلف بخواهد به آن لطمه وارد کند عملش در دایره محدودی انعکاس خواهد یافت و جبران آن را نیز کم و بیش خواهد دید اما اگر قانونگذار از اصول قانون اساسی تخطی کند محدوده آن بسیار گسترده و نتایج آن وخیم خواهد بود چه قوانین عادی در هر حال ظاهر آراسته ای دارند که خطرات پنهانی آنها را می پوشاند.

قبل از بررسی برخی از اصول قانون اساسی و تطبیق آنها با قوانین جزایی به چند نکته اشاره می کنم. اول آن که موارد عنوان شده حصری نیستند و این تطبیق در همه زمینه ها مانند قانون مطبوعات، قانون کار و دیگر قوانین امکان دارد و حتی ضروری است، من صرفاً به قوانین جزایی و آنهم در موارد محدود اشاره کرده ام،

دوم ممکن است نتیجه این تطبیق با تفکرات گوناگون موافق نباشد، سعی من تنها محور قرار دادن برخی از اصول قانون اساسی و انطباق آن با قوانین جزایی حاکم است و نه توجه به اندیشه های موافقین و مخالفین که البته از احترام برخوردار است، سوم بی تردید مسائلی که عنوان می گردد با اشراف به این مسأله بنیادی است که قانونگذار جزایی در موارد گوناگون بیش از آن که از قانون اساسی تبعیت بنماید از قواعد فقهی متابعت کرده، سعی من صرفاً نمایاندن قوانین عادی جزایی در آینه قانون اساسی است و نه نقد قوانین عادی که باید جداگانه و با دقت بدانها پرداخت چهارم آن که کوشش کرده ام تا در این مقاله کوتاه با تطبیق مواردی از اصول قانون اساسی با پاره ای از قوانین جزایی قانونگذار را به دقت فراوان در نگارش قانون جلب کنم که وظیفه آنها بسی خطیر و سنگین در زمانی است که تفکر کم کم جانشین تحجر و تعصب می شود و امید ایجاد یک جامعه باز و سالم جایگزین سالهای بی شمار ناامیدی از نجات می گردد.



تساوی حقوق

برابری حقوق افراد با صراحت تمام در اصل نوزدهم قانون اساسی عنوان گردیده است: «مردم ایران از هر قوم و قبیله ای که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و «مانند اینها» سبب امتیاز نخواهد بود». تساوی حقوق از زمره مسائل مسلمی است که وجدان جهانی پذیرفته و در اصل نوزدهم قانون اساسی ما نیز مورد توجه قرار گرفته است و علاوه بر آن که رنگ، نژاد و زبان تساوی را از بین نمی برد و سبب امتیاز نخواهد شد قانون با ذکر «مانند اینها» از وجه تمثیلی استفاده کرده و اصرار داشته که هیچ امتیازی حقوق مساوی را خدشه دار نکند.

اما در مجموعه قوانین جزایی از کنار این اصل به سادگی گذشته اند، عدم تساوی حقوق بین مسلمان و غیرمسلمان و همچنین زن و مرد در برخی موارد به روشنی دیده می شود.^۱ اگر از مفهوم «مانند اینها» بعنوان نمونه بتوان دین را نیز قرارداد که تصور نمی کنم نظر نویسندگان قانون اساسی به صراحت خروج دین از اصل نوزدهم بوده پس توجیه موادی از قانون مجازات که نفی این تساوی را می کند چگونه است و اگر نظر نویسندگان قانون اساسی خروج دین و مذهب در کنار امتیازات دیگر نبوده چرا از «مانند اینها» استفاده شده که موجب تفسیر شود. شاید برای عده ای اصل چهارم قانون اساسی توجیه کننده این سؤال باشد اما بحث ما دقیقاً در زمینه یک قانون بنیادی، روشن و حتی الامکان غیر قابل تفسیر به نام قانون اساسی است که نباید با قوانین عادی دچار مشکل شود. می توان این سؤال را بعنوان مثال مطرح کرد که چگونه نمی توان شهادت گروهی از زنان را در شرایط امروز که در بسیاری از موارد نقشی چشمگیرتر، دقیق تر و مسؤولانه تر از مردان دارند و حتی آنهایی که قناعت به نقش مادری یا خانه داری کرده اند اما در چرخش زمانه صاحب نظر و صاحب عقیده اند در مقابل شهادت دو مرد به فراموشی سپرد. به اعتقاد من قانونگذار که به مبانی فقهی نیز آشناست باید چاره اندیشی کند تا این تساوی دچار خلل نگردد و حربه ای برای هتاکی فراهم نشود و موجبی برای تعابیر گوناگون ایجاد نگردد.

۱. بعنوان مثال ماده ۲۰۷ قانون مجازات اسلامی می گوید: «هرگاه مسلمانی کشته شود قاتل قصاص می شود و معاون در قتل عمد به سه سال تا پانزده سال حبس محکوم می شود». از مفهوم این ماده می توان استفاده کرد که اگر غیرمسلمانی کشته شود قاتل قصاص نمی شود. طبق ماده ۲۰۹ همان قانون: «هرگاه مرد مسلمانی عمدتاً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد». مواد ۲۴۸ در زمینه ارث، ۲۹۷ در مورد دیه قتل مسلمان و ۳۰۰ در مورد دیه قتل زن مسلمان، بند الف ماده ۲۳۷ در مورد شهادت زنان را می توان ذکر کرد. بدیهی است تهیه کنندگان قانون مجازات این موارد را عموماً از فقه اقتباس کرده اند، که قواعد آن محترم است اما در مقابل اصل تساوی در قانون اساسی اشکال عدم توجه به این اصل وجود دارد.



ممنوعیت تفتیش عقاید

طبق اصل بیست و سوم: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد».

این اصل یکی از جذابترین و بنیادی‌ترین اصول قانون اساسی است که تبلور نگرش به آزادیهای اندیشه و رهایی از رقیب ذهن است که جز یکی دو دهه کوتاه ملت ایران همیشه مورد تعرض و مؤاخذه عقاید خود بوده است.

اما سؤال اساسی این است که قوانین جزایی تعرض به اندیشه را چگونه حمایت کرده‌اند، بی‌شک قانون اساسی صرفاً جنبه ارشادی ندارد و اصول آن باید به خصوص توسط قوانین جزایی صیانت شود اما پاسخی در این مورد در مجموعه قوانین جزایی نمی‌توان یافت و متعرضان و مؤاخذه‌کنندگان اندیشه‌ها را نمی‌توان مجازات کرد که نتیجه آن سخت خطرناک است. البته ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی صرفاً مقامات و مأمورین دولتی که افراد ملت را از حقوق مقرر در قانون اساسی محروم نمایند قابل مجازات می‌داند ولی به اعتقاد ما این ماده کفایت نمی‌کند و باید مجازات به کلیه افرادی که متعرض اندیشه می‌شوند تعمیم پیدا کند. امروز معاندین با اندیشه فراوانند و در صدد تهاجم به فکر هستند که رونق آن موجب بسته شدن بساط زورگویی و قلدری است.



ممنوعیت تجسس، سانسور و شنود

طبق اصل بیست و پنجم: «بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون».

ضمانت اجرای این اصل را در ماده ۵۸۲ قانون تعزیرات می توان دید طبق این ماده: «هریک از مستخدمین و مأمورین دولتی، مراسلات یا مخابرات یا مکالمات تلفنی اشخاص را در غیر مواردی که قانون اجازه داده است حسب مورد مفتوح یا توقیف یا معدوم یا بازرسی یا ضبط یا استراق سمع نماید یا بدون اجازه صاحبان آنها مطالب آنها را افشا نماید به حبس از یکسال تا سه سال و یا جزای نقدی از شش تا هجده میلیون ریال محکوم خواهد شد».

مشخص نیست قانونگذار جزایی به چه دلیل یا دلایلی:

۱. کلمه «سانسور» را به «بازرسی» تغییر داده است؟ اگر مقصود این بوده که کلمه فارسی «بازرسی» به جای «سانسور» قرار گیرد تصور نمی کنم نویسندگان قانون اساسی اشراف بر این مسأله نداشته اند، «سانسور» مفهومی شناخته شده و دارای قلمرو گسترده ای است که «بازرسی» مطلقاً آن را نمی رساند و قانونگذار جزایی بدین شکل از قانون اساسی فاصله گرفته است.

۲. چرا قانونگذار ممنوع بودن «هرگونه تجسس» را در متن قانون جزایی عنوان نکرده و دلیل این کار چه بوده؟ آیا قانونگذار به میل خود قصد آن داشته تا اشکالاتی بر قانون اساسی وارد کند؟! و یا در این فکر بوده که نویسندگان قانون اساسی اشتباه کرده اند و اشتباه آنها را اصلاح کرده است؟! حذف جمله «هرگونه تجسس ممنوع است» با توجه به اهمیت این مسأله در قانون اساسی شبهه های بسیاری را ایجاد می کند و دلالت بر مسامحه قانونگذار دارد که نتیجه آن جسارت کسانی است که به انحاء مختلف می خواهند ممنوعیت هرگونه تجسس را محدود یا نابود کنند.



احترام به اقامتگاه

مطابق اصل سی و سوم: «هیچکس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل مورد علاقه‌اش ممنوع و یا به اقامت در محلی مجبور ساخت مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد».

این اصل روشنگر این مطلب است که قانون اساسی اقامتگاه افراد را محترم شناخته و به خصوص در زمینه تبعید یا منع از اقامت یا اجبار به اقامت، صراحت حکم قانون را مورد توجه قرار داده و به هیچ وجه در نظر نویسندگان این اصل قصد آن نبوده تا اعمال این موارد اختیاری و به میل قاضی باشد در حالی که در مجازاتهای تنمیمی موضوع مواد ۱۹ و ۲۰ قانون مجازات اسلامی قاضی حق دارد به میل خود فردی را از اقامت در محل مورد علاقه‌اش ممنوع و یا به اقامت در محلی مجبور کند. ممکن است ایراد گرفته شود که قانون خود چنین اجازه‌ای داده و اصل سی و سوم نیز موارد مقرر در قانون را تأکید کرده و دیگر چه جای چون و چرایی باقی است، پاسخ آن است که هرچند اصل سی و سوم خود عنوان می‌کند: «مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد» اما این موارد باید مشخص، معین و دقیق باشد و نه در اختیار قاضی که بتواند به میل خود اقدامات یاد شده را انجام دهد آن هم در شرایطی که دادگستری ما از یک نظم کافی در انتخاب قاضی تبعیت نمی‌کند و ناهمگونی انتخابها ناهمگونی اندیشه‌ها را ایجاد کرده و فراوان دیده شده که غرایز بر عقل غلبه کرده است.



قانون تنها منبع تعیین مجازات

اصل سی و ششم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و بموجب قانون باشد» این اصل که بعنوان اصل قانونی بودن مجازات نیز معروف است تنها قانون را مرجع صدور حکم به مجازات می‌داند.

هرچند اصل یکصد و شصت و ششم قاضی را موظف داشته کوشش کند «حکم هر دعوی را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوای معتبر، حکم قضیه را صادر نماید...» اما باید توجه داشت که قوانین جزایی در این زمینه باید قانون اساسی را یاری کنند به نحوی که هیچ حکمی بدون قانون صادر نشود و اگر در مسائلی فتاوی معتبر و یا منابع معتبر اسلامی نیز وجود دارد قانونگذار باید این فتاوی و این مسائل را در مجموعه قوانین جزایی منعکس کند تا همه افراد با قانون مجازات شوند و نه با فتوا و یا حکمی از یک کتاب فقهی. گرچه دادگاههای ما کوشش دارند تا موارد مختلف را با قانون تطبیق دهند اما ضرورت قانونگذاری در این زمینه فراوان به چشم می‌خورد تا دادگاهها نتوانند به میل و سلیقه خود و با اتکا به فتاوا و یا حکم کتب فقهی که خود بدان اعتقاد دارند به داوری بنشینند و بدینسان عدالت را دستخوش بی‌قراری و نابسامانی کنند.



اصل برائت

وفق اصل سی و هفتم: «اصل برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد».

اصل برائت از اصول کاملاً آشنای قانون اساسی است اما در متون جزایی نیز باید این اصل دقیقاً منعکس شود چه دادگاهها و مردم بیشتر با قوانین عادی تماس دارند و عدم ذکر این اصل در قوانین جزایی گرچه نمی تواند بعنوان یک اشکال اساسی باشد اما نیاز به درج آن احساس می شود تا بعنوان تأکید مؤکدی قلمداد گردد.



ممنوعیت شکنجه

طبق اصل سی و هشتم: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار، سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است، متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود».

شکنجه بدترین نوع برخورد در مقیاس اضمحلال عاطفه های انسانی است و گرچه برخی از دولتها هنوز دلبسته این سلاح قرون وسطایی برای تثبیت موقعیت خود هستند اما وجدان روشن جامعه بشری شکنجه را نفی می کند. قانون اساسی ایران در اصل سی و هشتم خود نیز نفی شکنجه کرده است. هرچند به اعتقاد ما بهتر بود که شکنجه در هر شرایطی منع می شد و محدود به گرفتن اقرار و کسب اطلاع نمی گردید اما قانون مجازات در همین حد نیز از قانون اساسی فاصله گرفته است. طبق ماده ۵۷۸: «هریک از مستخدمین و مأمورین قضایی یا غیرقضایی دولتی برای این که متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می گردد و چنانچه کسی در این خصوص دستور داده باشد فقط دستور دهنده به مجازات حبس مذکور محکوم خواهد شد و اگر متهم بوسیله اذیت و آزار فوت کند مباشر مجازات قاتل و آمر مجازات آمر قتل را خواهد داشت» صرفنظر از ابهامات و

اشکالاتی که بر این ماده قانونی وارد است مشخص نیست چرا حکم «شکنجه» مذکور در اصل سی و هشتم به «اذیت و آزار بدنی» تبدیل شده؟! هرچند عده‌ای اذیت را آزار روانی و نه بدنی می‌دانند اما در نحوه نگارش قانون اذیت و آزار هنگامی که به بدن وارد آید مورد توجه قرار گرفته است^۱ در حالی که شکنجه بطور دقیق اعم است از شکنجه‌های جسمی و روانی، بنظر می‌رسد حذف کلمه شکنجه و جایگزین کردن آن با «اذیت و آزار بدنی» حکایت از عدم توجه قانونگذار به بحث شکنجه دارد که حتی اهمیت آن در کنوانسیون ۱۹۸۴ سازمان ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته است.^۲ به عبارت دیگر هرگز جمله «اذیت و آزار بدنی» نمی‌تواند دقیقاً با کلمه «شکنجه» که قلمرو گسترده‌تری دارد برابری و محتویات شکنجه را عریان نماید. جالب است که علی‌رغم عدم استعمال لفظ «شکنجه» در ماده ۵۷۸ قانونگذار از این «کلمه» در ماده ۵۸۷، استفاده کرده است و این بحث را بوجود می‌آورد که چرا لفظ شکنجه در ماده ۵۷۸ حذف شده است.



احترام به حقوق متهمان و محکومان

اصل سی و نهم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است».

۲. از ماده ۶۲۲ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) که عنوان می‌کند: «هرکس عالماً عامداً به واسطه ضرب یا اذیت و آزار زن حامله موجب سقط جنین وی شود...» می‌توان استنباط اذیت و آزار بدنی را نمود هرچند اذیت روانی نیز ممکن است موجب سقط گردد اما به اعتقاد ما مقصود مقنن در این مورد نیز اذیت و آزار بدنی بوده است.

۳. مراجعه کنید به: رضا نوریها، شکنجه در کنوانسیون ۱۹۸۴ سازمان ملل متحد، مجله کانون وکلا، پاییز- زمستان ۱۳۶۸ شماره ۱۴۹-۱۴۸ صفحات ۱۸۹ و بعد.

قانون اساسی بسیار جدی هتک حرمت و حیثیت دستگیرشدگان، بازداشت‌شدگان، زندانیان یا تبعیدشدگان را مورد توجه قرار داده است و حتی با صراحت برای متخلفین مجازات تجویز کرده است. علت نیز روشن است، دستگیرشدگان، بازداشت‌شدگان، زندانیان و تبعیدیان دستشان از جامعه کوتاه است و امکان دفاعشان محدود لذا باید بیش از دیگران در پناه و حمایت قانون باشند، قانون اساسی توجه دقیق به این مسأله داشته تا کسی جرأت و جسارت هتک حیثیت و حرمت این گروه از افراد را نداشته باشد. بی تردید لازم بوده تا قوانین جزایی با صراحت از قانون اساسی پیروی نمایند و برای هتاکان، حرمت‌شکنان و حیثیت‌سوزان گروه یاد شده در اصل سی و نهم قانون اساسی برخورد شدید داشته باشند اما در مجموعه قوانین جزایی مواد روشنی که صیانت از اصل سی و نهم را بر عهده داشته باشد نمی‌توان دید. در اینجا نیز ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی کفایت نمی‌کند و مقررات کم و بیش قابل توجهی که در آیین نامه امور زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی پیش بینی شده نیز وافی به مقصود نیست.

نتیجه

قانونگذار در همه امور و به خصوص در تدوین قوانین جزایی باید دقیق، مراقب و محافظ اصول قانون اساسی باشد، دوری از مفاهیم ام‌القوانین ایران به هر شکل و هر طریق و با هر انگیزه‌ای تخریب اصول مقدسی است که نتیجه تلاش و مبارزه ملّتی برای تغییر استبداد به آزادی بوده است. پاسداری از آزادی اگرچه با همت بلند و غیرت والا و صدای رسا و حرارت وجود میسر است اما صدای قانون، گرمی آن و همت قانونگذار بر انعکاس این صدا و انتشار این حرارت جبهه مقدم پاسداری از اصول قانون اساسی است. قوانین عادی نباید جسارت جدال با قانون اساسی را داشته باشند که در چنین صورتی نه از تاک نشان می‌ماند و نه تاک نشان. به خصوص که در چنین جدالی غالباً قانون اساسی

دستخوش نایمنی و بی‌قراری می‌گردد و قربانی بی‌توجهی و بی‌دقتی قانون عادی می‌شود.

نگهبانان قانون اساسی نیز نباید قناعت به آنچه کنند که تاکنون کرده‌اند. جدیت آنها باید مداوم و مراقبت ایشان باید همه‌جانبه و به‌خصوص با توجه به تحولات اجتماعی و گسترش علم باشد.